

خصوصی سازی و توخالی شدن صنعت دفاعی ایالات متحده

چگونه آمریکا ماشین جنگی خود را نابود کرد

سجاد عطازاده
مترجم

با عنوان «چگونه آمریکا ماشین جنگی خود را نابود کرد؛ خصوصی‌سازی و توخالی شدن صنعت دفاعی ایالات متحده» که در وب‌سایت فارن افرز منتشر شده، با بررسی سیر تاریخی دفاعی ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که خصوصی‌سازی این صنعت پس از جنگ جهانی دوم سبب شده این صنعت اکنون توخالی شود؛ امری که باعث شده ایالات متحده در تامین تسلیحات موردنیاز اوکراین به مشکل بیفتند و چشم‌انداز روشنی نیز برای نبردهای احتمالی آینده وجود نداشته باشد. در ادامه ترجمه این مقاله را می‌خوانید.

III

پس از حمله روسیه به اوکراین در فوریه ۲۲، ۲۰۲۰، ایالات متحده متعهد به «حمایت تزلزل ناپذیر از حاکمیت اوکراین» گشت. این حمایت تا به امروز در قالب بیش از ۷۵ میلیارد دلار کمک امنیتی انجام گرفته و واشنگتن متعهد شده است تا پایان جنگ به اوکراین کمک کند. همان‌طور که آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در هنگام اعلام بخش جدیدی از کمک‌های آمریکا به اوکراین اظهار کرد: «ایالات متحده و متحدان و شرکای ما تا زمانی که طول بکشد با اوکراین متحد خواهند بود.»

این تعهدات نامحدود برای تجهیز تسلیحاتی اوکراین به‌منظور مقابله با تجاوز روسیه یادآور جنگ جهانی دوم است. هفته‌ها پس از شروع جنگ، پل کروگمن، ستون نویس نیویورک تایمز، اظهار داشت که ایالات متحده و متحدان آن به‌عنوان «زرادخانه دموکراسی» عمل می‌کنند و ابزار مادی لازم برای ادامه جنگ در اوکراین را در اختیار مدافعان آزادی قرار می‌دهند. روزنامه‌نگاری به نام ایوبت اکرم‌ن نیز نوشت که کارگرانی که برای دفاع از اوکراین موشک می‌سازند یک جزء کلیدی از زرادخانه دموکراسی آمریکا به شمار می‌روند. جو بایدن نیز قیاس «زرادخانه دموکراسی» را پذیرفته است. زمانی که او در ماه می سال گذشته از کارخانه لاکهید مارتین در تروی آلاباما بازدید کرد، اظهار داشت که ایالات متحده «سال‌ها پیش سلاح‌ها و تجهیزات را ساخت که به دفاع از آزادی و حاکمیت در اروپا کمک کردند.» و امروز هم دوباره این کار را انجام می‌دهد.

اما این لفاظی پرغرور، با واقعیت میدانی مطابقت ندارد. کمبود تولید، نیروی کار ناکافی و وقفه در زنجیره تامین، توانایی ایالات متحده برای ارسال سلاح به اوکراین و افزایش قابلیت‌های دفاعی این کشور را به‌طور گسترده‌ای مختل کرده است. ریشه این مشکلات ارتباط زیادی با تاریخچه صنایع دفاعی ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم دارد. خصوصی‌سازی خزنده در طول جنگ سرد، همراه با کاهش سرمایه‌گذاری فدرال و نظارت بر قراردادهای دفاعی از دهه ۱۹۶۰، به ناکارآمدی، اتلاف منابع و عدم اولویت‌بندی انجامیده؛ شرایطی که امروزه کمک‌های ایالات متحده به اوکراین را پیچیده‌تر ساخته است.

پس از سقوط دیوار برلین، بازیگران اصلی در صنعت دفاعی ایالات متحده، فعالیت و نیروی کار خود را کاهش دادند. آنها همچنین عقد قراردادهای دولتی تولید تسلیحات آزمایشی و گران‌قیمت را دنبال کردند تا سود بیشتری به دست آورند؛ امری که به ضرر تولید سلاح‌ها و مهمات سبک انجامید. در نتیجه، صنعت دفاعی ایالات متحده برای پاسخگویی به بحران اوکراین آماده نبوده و با نیازهای گسترده امنیت ملی ایالات متحده و متحدان آن ارتباطی ندارد. البته اگرچه اصلاحات در این عرصه ممکن است، اما هیچ راه‌حل سریعی برای این آسیب‌های خودساخته وجود ندارد.

آنگونه که بودیم

صنعت دفاعی امروزی هیچ شباهتی به سیستم تولید نظامی ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم ندارد. در آن زمان، این صنعت عمدتاً یک کسب‌وکار دولتی به شمار می‌رفت. برنامه «نیو دیل» رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت که بر مقررات اقتصادی تأکید کرده و برای تقویت اشتغال به سازمان‌هایی مانند «سازمان پیشرفت کار» تکیه داشت، راه را برای قراردادهای بعدی در زمان جنگ هموار کرد. سازمان‌های تأسیس‌شده توسط برنامه نیو دیل منجر به تأسیس «هیات تولیدات جنگی» (سازمانی دولتی در ایالات متحده که وظیفه داشت تا فعالیت‌های صنایع را از محصولات زمان صلح به نیازهای جنگی تغییر دهد و از تولید کالاهای غیرضروری جلوگیری کند.) در سال ۱۹۴۲ شد که کسب و کارها را برای جنگ و منابع را برای جبهه‌ها بسیج کرد. تمرکز تولید تسلیحات عمدتاً بر کشتی و هواپیما بود و شرکت‌هایی که عمدتاً در مراکز صنعتی در شمال شرق و غرب میانه در تاسیسات متعلق یا اداره‌شده توسط دولت، موسوم به کارخانه‌های GOGO- مستقر بودند، به تولید تسلیحات می‌پرداختند. ۹۰ درصد از ظرفیت تولید هواپیما، کشتی و اسلحه و مهمات به دولت تعلق داشت. این وضعیت برخلاف شرایط امروزی است که در آن میزان سرمایه‌گذاری خصوصی در صنایع دفاعی سالانه به ۶ میلیارد دلار می‌رسد.

هنگامی که ژاپنی‌ها پرتل هاربر را در سال ۱۹۴۱ بمباران کردند، کنترل فدرال بر تولیدات دفاعی، امکان واکنش سریع



دولت روزولت به این حمله و تبدیل سریع تولیدات غیرنظامی به نظامی را در شرکت‌هایی مانند فورد و جنرال موتورز که از خودروسازی به تولید بمب‌افکن روی آوردند، فراهم ساخت. در این میان شکوفایی تنها محدود به شرکت‌های بزرگ نبود. دولت فدرال همچنین به دنبال حمایت از پیمانکاران فرعی کوچکی بود که تجهیزات مربوط به جنگ را تولید می‌کردند. به‌علاوه، برخلاف «پنج شرکت بزرگ» امروزی (بوئینگ، جنرال داینامیکس، لاکهید مارتین، نورث روپ گرومن و ریتیان) گروه کوچکی از پیمانکاران قدرتمند بر صنعت دفاعی آمریکا تسلط نداشتند.

اگرچه مقیاس تولید تسلیحات برای اوکراین به‌هیچ‌وجه با آنچه در طول جنگ جهانی دوم موردنیاز بود قابل مقایسه نیست، اما این دوره هنوز هم بیش از ارزشمندی درباره مشکلات امروزی ارائه می‌دهد. همان‌طور که مورخی به نام مارک ویلسون نشان داده است، موفقیت بسیج نظامی در طول جنگ جهانی دوم- توانایی تبدیل شدن به زرادخانه دموکراسی- مستلزم برنامه‌ریزی مرکزی و کنترل دولت بر صنعت بود. این مساله یک درس مهم برای همه کسانی به شمار می‌رود که دغدغه پایگاه صنعت دفاعی ایالات متحده و توانایی آن در ارائه تسلیحات به اوکراین و دیگر متحدان را دارند؛ تولید تجهیزات جنگی با دستور دولت برای فراهم آوردن ملرومات موردنیاز منتقدین برای شکست متحدین و همچنین پایان دادن به بیکاری گسترده ناشی از رکود بزرگ ضروری بود.

کسب‌وکاری بزرگ

تلاش فدرال برای ایجاد اشتغال از طریق صنایع دفاعی در دهه ۱۹۶۰ پایان یافت. پیمانکاران دفاعی با لابی با کنگره موفق شدند تا مقررات دولتی مربوط به خصوصی‌سازی صنایع دفاعی را حتی قبل از پایان جنگ جهانی دوم کاهش دهند. بسیج دفاعی در طول جنگ کره، قدرت رو به رشد شرکت‌های خصوصی در امور نظامی ایالات متحده را آشکار کرد. هنگامی که جنگ در سال ۱۹۵۰ شروع شد، رئیس‌جمهور هری ترومن با استفاده از دستورات اجرایی و قوانین کنگره (ازجمله قانون تولید دفاعی ۱۹۵۰) به تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی-نه دولتی- در امور نظامی تکیه کرد. همان‌طور که مورخی به نام تیم بارکر نشان داده است، ۹۰ درصد از تولیدات جنگی در طول جنگ کره از منابع خصوصی تامین مالی می‌شد.

پس از جنگ کره، هدف دولت فدرال ایجاد شغل در بخش خصوصی دفاعی و در دانشگاه‌هایی بود که روی پروژه‌هایی کار می‌کردند که بودجه آنها توسط پنتاگون تامین می‌شد و به دنبال ایجاد مشاغل دولتی نبود. به گفته رئیس‌جمهور دوایت آیزنهاور، دولت فدرال معتقد بود که موظف به ایجاد مشاغل برای تقویت «همکاری با علم و صنعت» است. دولت ایالات متحده همچنین به دنبال رقابت با اتحاد جماهیر شوروی در رقابت فضایی و تسلیحاتی با افزایش نیروی کار آمریکا در بخش نظامی بود. آیزنهاور که از پرتاب ماهواره اسپوتنیک توسط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۷ شوکه شده بود، قانون آموزش دفاع ملی در سال ۱۹۵۸ را امضا کرد که براساس آن کمک‌هزینه تحصیلی و وام دولتی به آمریکایی‌هایی که در مقطع تحصیلات تکمیلی (ازجمله دکترا) در علوم و فناوری مرتبط با صنعت دفاعی تحصیل می‌کردند، تعلق می‌گرفت. این برنامه ثروت طبقه متوسط را افزایش داد و به دانشجویان نیازمندی که مایل به دنبال کردن مشاغل دفاعی بودند کمک مالی کرد. قانون آموزش دفاع ملی، معیشت آمریکایی‌ها را بهبود بخشید، هزاران آمریکایی را وارد طبقه متوسط کرد و رو به‌ای را برای دولت پایه‌گذاری کرد تا به ایجاد مشاغل خصوصی برای اهداف امنیت ملی سوسپند ارائه دهد. درطول دولت‌های کندی و جانسون،



رابرت مک نامارا وزیر دفاع وقت، یک‌سری اصلاحات را دنبال کرد که نتیجه آن اهمیت‌زدایی از تولید تسلیحات متعارف و همچنین تعطیلی بسیاری از کارخانه‌های متعلق به دولت یا اداره شده توسط آن بود. در زمانی که عملیات نظامی ایالات متحده در ویتنام در سال ۱۹۶۵ به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل شد، بیشتر تاسیسات دفاعی، دیگر متعلق به دولت نبودند. استقلال فراینده این صنعت - و کاهش مسئولیت‌پذیری آن - منجر به واکنش‌های شدید در طول سال‌های جنگ ویتنام شد. در اواخر دهه ۱۹۶۰، اعضای کنگره، به‌ویژه ویلیام پروکسمایر، سناتور دموکرات ایالت ویسکانسین درباره اتلاف و سوء‌استفاده از بودجه پنتاگون صحبت‌های زیادی کردند. پروکسمایر در سال ۱۹۷۰ اظهار داشت: «برای من به‌عنوان یک شهروند و سناتور نامیدکننده است که بدانم سلاح‌های تولیدشده بسیار گران هستند، بسیار دیر تحویل می‌شوند و عملکرد بسیار پایین‌تری از مشخصات‌شان دارند.»

در دهه‌های بعد، سرعت خصوصی‌سازی و کاهش نظارت کنگره افزایش یافت. زمانی که افزایش هزینه‌ها و سوء‌مدیریت مالی شرکت‌های بزرگی مانند لاکهید را به آستانه ورشکستگی کشاند، شرکت‌های دفاعی از سود ناکافی گل‌مند بودند. پس از ویتنام برای بررسی دقیق این صنعت فشار کمتری بر کنگره وجود داشت. وزارت دفاع با تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی در کارخانه‌های تولید تسلیحات سبب شد شرکت‌های متعلق به بخش خصوصی به سودآوری بیشتری دست یابند؛ امری که فضا را برای دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی آماده کرد.

شام آخر

ویتنام آخرین جنگ متعارف بزرگ برای صنایع دفاعی ایالات متحده بود. پس از پایان جنگ در سال ۱۹۷۳ و کاهش بودجه دفاعی، این صنعت به‌سمت صادرات تسلیحات به کشورهای خارجی گرایش پیدا کرد. افزایش صادرات تسلیحات به کشورهای جنوب جهانی از ۴۰۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۹.۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴- نیز همزمان با صنعت‌زدایی و برون‌سپاری تولیدات دفاعی به کشورهای خارجی اتفاق افتاد. این امر باعث تعطیلی کارخانه‌های تولید تجهیزات دفاعی و از دست رفتن مشاغل بسیاری در این حوزه شد. تجهیزات دفاعی بیشتری در خارج از کشور ساخته شدند و نیروی انسانی بخش دفاعی ایالات متحده از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۵، ۹.۸ درصد کاهش یافت. مناطقی از ایالات متحده مانند نیوانگلند شاهد کاهش ۵۰ درصدی پرسنل نظامی و غیرنظامی بودند.

در دهه ۱۹۸۰، پنتاگون و کنگره به‌طور فزاینده‌ای نگران ضعف‌های کلی پایگاه صنعتی دفاعی ایالات متحده بودند. به گفته ریچارد ایکورد، نماینده دموکرات میسوری، قانونگذاران نگران این بودند که «وابستگی فزاینده به منابع خارجی» آمادگی دفاعی این کشور را به‌خطر بیندازد. در سال ۱۹۸۸ هم پنتاگون هشدار داد که «عواقب وابستگی گسترده به منابع خارجی در شرایط اضطراری ملی ممکن است شدید باشد.»

اگرچه رونالد ریگان در پی تقویت بخش دفاعی بود و هزینه‌های دفاعی را از ۱۷۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به ۳۲۵٫۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ افزایش داد (هزینه‌های دفاعی بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۸ تا به بیش از ۶ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت)، قادر به برطرف کردن این نگرانی‌ها نبود. هزینه‌های دفاعی ریگان صرف‌پروژه‌های آزمایشی مانند موشک ام‌اکس و ابتکار دفاع راهبردی شد (سامانه دفاع موشکی که قرار بود از ایالات متحده دربرابر حمله هسته‌ای محافظت کند.) (ابتکار دفاع راهبردی که با



نام مستعار «جنگ ستارگان» نیز شناخته می‌شود تا قبل از لغو توسط بیل کلینتون در سال ۱۹۹۳، ۳۰ میلیارد دلار برای ایالات متحده هزینه داشت. دولت ریگان همچنین پول زیادی را صرف تولید هواپیماهای پیشرفته مانند بمب‌افکن رادار گریز بی-۲ و جنگنده رادار گریز اف-۲۲ کرد و توجه چندانی به خریدهای کم‌زرق‌وبرق مانند توپخانه و مهمات نداشت. زمانی که پایان جنگ سرد به بحث درباره «پهره صلح» انجامید و سیاستگذاران ایالات متحده شروع به ارزیابی مجدد میزان هزینه‌های دفاعی خود کردند، پیمانکاران نظامی احساس کردند که مجبور به انتخابی دشوار هستند: ادغام یا نابودی. رهبران پنتاگون در یک شام معروف در سال ۱۹۹۳ که در میان صاحبان صنایع دفاعی به «شام آخر» معروف است، به‌مدیران اجرایی بزرگ‌ترین شرکت‌های دفاعی آمریکا هشدار دادند که بودجه دفاعی به‌سرعت درحال کاهش است. ویلیام پری، معاون وزیر دفاع به آنها گفت: «ما انتظار داریم شرکت‌های دفاعی از دور فعالیت خارج شوند. ما کنار خواهیم ایستاد و شاهد وقوع این اتفاق خواهیم بود.»

پیمانکاران پیام را دریافت نمودند و شروع به ادغام یا یکدیگر کردند. ارزش ادغام‌ها از ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۰ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ رسید. تعداد پیمانکاران تولیدکننده موشک‌های تاکتیکی از ۱۳ به سه و تولیدکننده هواپیماهای بال ثابت از هشت به دو کاهش یافت. کلینتون امیدوار بود که تجمیع، هزینه‌ها را کاهش دهد و روند عقد قرارداد را تسهیل کند. اما هیچ کدام از این اهداف محقق نشد و هزاران شغل از بین رفت و دولت کلینتون به کسانی که به‌تازگی بیکار شده بودند کمک‌های ناچیزی ارائه داد.

اگرچه هزینه‌های دفاعی پس از ۱۱ سپتامبر دوباره افزایش یافت، اما تغییرات چندانی در صنعت دفاعی رخ نداد. ادغام درطول «جنگ علیه تروریسم» هم به رشد خود ادامه داد و اکنون به‌دلیل نفوذ شرکت‌های دارای سهام خصوصی، به رکوردهایی بی‌سابقه رسیده است. آمارهای اخیر نشان می‌دهد که بیش از ۵۰۰ شرکت توسط شرکت‌های دارای سهام خصوصی در دو دهه گذشته خریداری شده‌اند که سبب بی‌ثباتی و عدم پاسخگویی بیشتر در خریدهای دفاعی شده‌اند. نرخ بالای بدهی این شرکت‌ها، عدم پاسخگویی آنها دربرابر نظارت عمومی و ریسک بالای نکول این شرکت‌ها، منافع امنیت ملی ایالات متحده را تامین نمی‌کند. گسترش استارت‌آپ‌های دفاعی مستقر در دره سیلیکون در چندسال گذشته نویدبخش نوآوری و نوسازی پایگاه صنعتی دفاعی ایالات متحده بوده اما این مهم محقق نشده است.

در همین حال، پیمانکاران دفاعی همچنان تجهیزات بزرگ را به مهمات کوچک ترجیح می‌دهند. مثلاً هزینه برنامه تولید جنگنده اف-۳۵ از ابتدا تا انتها ۱٫۶ تریلیون دلار برآورد شده است. این درحالی است که تولید قطعات کوچک-موتورهای موشک، یاتاقان‌های توپ، لوله‌ها، پوشش‌های فولادی و سایر مواد ضروری برای اوکراینی‌ها-چندان سودآور نیست و تا همین اواخر اهمیت کمتری هم برای دولت ایالات متحده و هم برای پیمانکاران دفاعی داشت. سیاست‌های محلی و لابی‌گری نیز اولویت‌های پنتاگون را تغییر داده و ارتش را مجبور به حفظ قراردادهای برنامه‌های منسوخ‌شده مانند کشتی‌های رزمی ساحلی داشته است. همان‌طور که ویلیام لاپلانت معاون وزیر دفاع در ماه مارس به اریک لیپتون خبرنگار نیویورک تایمز گفت: «[ایالات متحده] اجازه داد تا خطوط تولید از رونق بیفتند و تنها به تماشای منسوخ شدن قطعات تولیدی نشست. «با این وجود، این صنعت همچنان به دنبال سرمایه‌گذاری در تولید هواپیماها و موشک‌های پیشرفته و پرهزینه مانند بمب‌افکن رادار گریز ب-۲۱ و موشک بالستیک قاره‌پیمای Sentinel ۳۵-LGM است؛ آن هم درحالی که

این نوع برنامه‌ها احتمالاً با تاخیر گسترده و افزایش هزینه روبه‌رو خواهند شد.

جبهه داخلی

این تاریخ ۷۰ساله مملو از ادغام، خصوصی‌سازی، برون‌سپاری، کاهش مشاغل، بی‌عملی فدرال و تلاش برای کسب سود بیشتر طوفانی کامل ایجاد کرده است که اکنون ارسال کمک‌های امنیتی برای اوکراین و احتمالاً درگیری‌های آینده را کاهش داده است. همان‌طور که در پولیتیکو وال استریت ژورنال هم گزارش شده است، ایالات متحده نیروی کار لازم برای تولید تعداد موشک جاولین درخواستی توسط اوکراین را ندارد؛ آن هم پس از اینکه اوکراین تعداد موشک جاولینی را که برای ۵ سال به این کشور تحویل شده بود، در شش ماه مصرف کرد. کی‌یف همچنین موشک‌های استینگری را که برای مصرف ۶ساله به این کشور داده شده بود، در ۱۰ ماه مصرف کرد. یکی از معدود کارخانه‌های متعلق به دولت ایالات متحده که توسط پیمانکاران اداره می‌شد و باروت موردنیاز برای گلوله‌های توپخانه را تولید می‌کرد، در سال ۲۰۲۱ منفجر شد و هرگز بازسازی نشد؛ زیرا نمی‌توانست سود کافی کسب کند. همچنین انتظار می‌رود که وقفه در زنجیره‌های تامین جهانی در آینده قابل پیش‌بینی صنعت دفاعی را دچار مشکل کند. اگرچه این صنعت انتظار دارد که فروش و حاشیه سود آن در سال آینده افزایش یابد، اما عقب‌ماندگی طولانی‌مدت، اختلالات عرضه و افزایش هزینه‌ها همچنان وجود دارند.

ایالات متحده نمی‌تواند این مشکلات را در کوتاه‌مدت اصلاح کند یا این تاریخ را یک شبیه معکوس کند. راه‌حل‌های جامع مستلزم مشارکت دولت و کنترل قوی‌تر بر صنعت در کوتاه‌مدت و بلندمدت است. کنگره باید اصلاحات دفاعی را از نوسازده و از آخرین باری که ایالات متحده واقعا زرادخانه دموکراسی بود، درس بگیرد. درس کلیدی که باید از دوران جنگ جهانی دوم گرفته شود این است که اگر این صنعت بخواهد تسلیحات غیرسودآور تولید کند، به مداخله بیشتر فدرال در صنعت دفاعی نیاز است.

نگرانی اصلی تحلیلگران این است که چگونه می‌توان ذخایر تسلیحاتی را دوباره تامین کرد تا اطمینان حاصل شود که ایالات متحده زرادخانه خود را تخلیه نمی‌کند. اما با توجه به کمبود نیروی کار ماهر آمریکایی، ذخیره تسلیحات غیرممکن است. پیمانکاران دفاعی سال‌ها برای جذب نیروی کار در صنعتی که اغلب به آموزش حرفه‌ای یا مدرک دوساله نیاز دارد، تلاش کرده‌اند. تربیت و آموزش نیروهای دفاعی آینده به نیاز زمان دارد؛ زمانی که اوکراین درحال حاضر از آن برخوردار نیست. تولید تسلیحات «خم رنگریزی» نیست. برای دستیابی به نیروی کار باکیفیت و آموزش دیده، ایالات متحده باید از ایجاد شغل در تمام بخش‌ها و نه فقط صنعت دفاعی، حمایت کند تا آمریکایی‌ها مهارت‌ها و آموزش‌های لازم را در مواقع بحران داشته باشند. بایدن در تلاش است تا با استفاده از قانون تراشه و علم که در سال ۲۰۲۲ به قانون تبدیل شد، به این موضوع رسیدگی کند. انگیزه قانون جدید رقابت ایالات متحده با چین است و با پرداخت کمک‌های مالی او به دانش‌جویانی که در زمینه‌های «علم، فناوری، مهندسی و ریاضیات (استم)» به‌دنبال شغل هستند، حمایت می‌کند. اما دولت بایدن می‌تواند پارا از این هم فراتر گذشته و سیاست‌های دیگری را دنبال کند که به آموزش عالی و ایجاد شغل در زمان صلح کمک مالی انجام دهد؛ با هدف احیای شهرهای درگیر فرامغتنی که در کمک به دفاع از اوکراین نقش دارند اما مطمئناً پس از پایان جنگ دچار رکود اقتصادی خواهند شد؛ مانند کامدن، آرکانزاس، تروی و آلاباما که در آن بیش از ۲۵ درصد از جمعیت در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. واشنگتن باید نیروی کار خود را در درآمدت گسترش دهد، آن هم نه فقط برای منافع امنیت ملی مرتبط با چین و روسیه بلکه برای سلامت دموکراسی خود.

این امر به‌ویژه با توجه به بی‌میلی تاریخی صنعت دفاعی ایالات متحده برای تنوع بخشیدن به فعالیت خود یا انطباق سریع با نیازهای سربازان آمریکایی درگیر در نبردهای گوناگون حائز اهمیت است. در طول جنگ‌های عراق و افغانستان، سربازان آمریکایی مرتباً با کمبود تجهیزات و مهمات مواجه بودند؛ امری که مرتبط با این واقعیت بود که تا سال ۲۰۰۴، تنها یک کارخانه در میسوری برای کل ارتش ایالات متحده مهمات تولید می‌کرد (این در حالی بود که تعداد کارخانه‌هایی از این نوع در دوران جنگ ویتنام ۵ عدد بود) یا تنها فقط یک کارخانه به تولید جلیقه ضد گلوله می‌پرداخت. برای سال‌ها، این صنعت-با حمایت پنتاگون- تلاش کرده است تا با کمترین میزان دارایی کارهای زیادی انجام دهد، فعالیت‌های خود را ادغام کند و تولید خود را در مواقع بحرانی افزایش دهد. اما این راهبرد در گذشته برای ایالات متحده کارساز نبوده و در مورد اوکراین هم کارساز نخواهد بود.

ایالات متحده اگر سیاست‌های خارجی و داخلی خود را به‌گونه‌ای تنظیم نکند که زندگی شهروندان آمریکایی را بهبود بخشد، نمی‌تواند برای اوکراین یا هر کشور دیگری زرادخانه دموکراسی باشد. برای خدمت بهتر به اوکراین، ایالات متحده باید سرمایه‌گذاری بیشتری در آینده آمریکایی‌ها-و نه فقط قابلیت‌های دفاعی خود- داشته باشد.